

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و برزنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

برتولت برشت
برگردان از: حمید محوی
ویراستار پورتال: موسوی
۱۹ جولای ۲۰۱۹

اپرای چهار پنی - ۱

(اپرای گدایان) - ۳۱ اگست ۱۹۲۸

Die Dreigroschenoper

با اعلام نافرمانی مدنی از قوانین و موازین کپی رایت برای ترجمه آثار به زبان فارسی و انتشار آزاد و رایگان در
انترنت



Universal-Edition A. G. 1928, 80 Seiten, Erstdruck (Wilpert/Gühning² 12).

پیشگفتار مترجم

پیش از این، نخستین ترجمه «اپرای چهار پنی - اپرای گدایان» را در ماه فیبروری ۲۰۱۲ منتشر کردم. سپس نوشته های برشت درباره اپرای چهار پنی و به همین گونه «دادگاه چهارپنی».

در انتشار مجدد این نمایشنامه، متن کاملاً بازخوانی شده و مورد تصحیح قرار گرفته، به همین گونه نوشته های برشت نیز تکمیل شده است. در ویرایش متن نمایشنامه در اینجا ژیمناستیک خاصی به متن تحمیل کرده ام که حاصل آن مخلوطی ست از زبان محاوره ای و نوشتاری، و در نتیجه می توانیم دینامیسمی را که خاص چنین گزینشی ست از آن انتظار داشته باشیم. البته این دو سطح از زبان بدون در نظر گرفتن آواها در خود متن [فرانسه] هم تا حدودی احساس می شود و به طور کلی با شیوه نگارش و زبان نمایشنامه اصلی (اپرای گدایان اثر جان گی) نیز همخوانی دارد. زیرا همانگونه که کمی دورتر در یادداشت مترجم فرانسوی می بینیم (ترجمه اپرای گدایان - با ترجمه نمایشنامه برشت اشتباه گرفته نشود) «شخصیت ها در آن کلبی مسلک ترین بیانات را بی آن که از لحن تشریفاتی و رسمی فاصله بگیرند به زبان می آورند». در هر صورت چنین گزینشی از سوی من امر خدشه ناپذیری نیست. همه چیز به طرح و برنامه گروه تأثیری باز می گردد که شانس و امکان به روی صحنه آوردن چنین نمایشنامه ای را داشته باشند. به همینگونه برای قطعات آواز که چندان در بند بیت و قافیه نبوده ام. البته این موضوع بیشتر در مقایسه با اپرای گدایان صحیح می باشد تا اپرای چهار پنی اثر برتولت برشت. بلند پروازی من در ترجمه «اپرای چهار پنی» نه در چشم انداز نمایش فوری آن که فقط در سطح آماده کردن متن برای خواندن و آشنائی با این نمایشنامه باید تلقی شود. با یادآوری این نکته که هدف یا دست کم یکی از اهداف من بررسی ظرفیت هنر در مبارزه طبقاتی و شناخت بیشتر از کمونیستهای مانند برتولت برشت است که در جعبه ابزار مبارزه طبقاتی خود جانی برای هنر قائل بوده اند. روی این موضوع پا فشاری کردم، به این علت که از دیدگاه من بهتر است بدانیم به چه هدفی کاری را انجام می دهیم.

گرچه برتولت برشت در بخش توضیحات درباره اپرای چهار پنی درباره «اپرای گدایان» اثر جان گی مطالبی مطرح کرده است، در اینجا برای روشن کردن هر چه بیشتر عمق تاریخی این نمایشنامه که برشت از آن اقتباس کرده به یادداشتی که مترجم فرانسوی^۱ برای نمایشنامه جان گی نوشته مراجعه می کنیم :

یادداشت درباره «اپرای گدایان» اثر جان گی^۲

«The Beggar's Opera - اپرای گدایان - برای نخستین بار در سال ۲۹ جنوری ۱۷۲۸ در لندن، در رویال تئاتر لینکلن^۳ روی صحنه به نمایش درآمد و طی ۶۲ شب به موفقیت چشمگیری دست یافت. بی درنگ این نمایشنامه در شهرهای بزرگ انگلستان، اسکاتلند، ولز تا ایرلند به روی صحنه به نمایش درآمد و با استقبال فوق العاده مردم روبه رو شد. ابیاتی از این نمایشنامه را روی بادبزنها و روی پانل ها حک می کردند. بازیگری که نقش پُلی را باز می کرد به الهه مورد ستایش لندن تبدیل شد، تصاویر او فروشگاه ها را مزین کرده بود، درباره زندگی او می نوشتند و کلمات قصار او را منتشر می کردند، و سرانجام به همسری یک دوک درآمد.

از آن تاریخ، این نمایشنامه پیوسته در بازه زمانی کمابیش ثابت در انگلستان به روی صحنه آمده و مردم از جوهر تخیلی این فکاهی اجتماعی استقبال کرده اند که شخصیت ها در آن کلبی مسلک ترین بیانات را بی آن که از لحن

¹ Renée Villoteau

² Note sur « L'Opéra des gueux » in John Gay, L'Opéra des gueux. Répertoire pour un théâtre populaire.

L'ARCHE EDITEUR A PARIS, 1959. Page 83-85

³ Théâtre Royal de Lincoln's Inn's Fields

تشریفات و رسمی فاصله بگیرند به زبان می آورند. ابیات برای آواز با موسیقی دلنشین یوهان کریستوف پیوش^۴ از قرنهای پیش تا کنون نسل هائی از تماشاچیان را به خود جذب کرده است.

از قرن هجدهم، اپرای گدایان به چندین زبان ترجمه شده و به ویژه به زبان فرانسه ولی آزادی لحن زبانی که جان گی به کار می برد همواره موجب وحشت مترجمها بوده است، و تا جائی که خودشان را ملزم به کم رنگ کردن متن می دیدند و یا صحنه هائی را کاملاً حذف کرده و به جای آن می نوشتند: « نبود رعایت اصول، نامناسب بودن جزئیات به ما اجازه نمی دهد که این صحنه را در اینجا عرضه کنیم زیرا ممکن است اعتراض سهل انگارترینها را برانگیزد » ولی مترجم فرانسوی همانگونه که از خُلق و خوی آزاد منشانه و شور انقلابی فرانسویها می توانیم انتظار داشته باشیم، می گوید: « ترجمه حاضر به این گونه ابراز شرم و حیا پایبند نبوده است ».

ادامه یادداشت: « در بهار ۱۹۵۵، این نمایشنامه^۵ برای نخستین بار به فرانسه در «تئاتر دو پوش»^۶ در پاریس در نسخه ای که اینجا عرضه شده به روی صحنه آمد. یک سال پیش از آن، اپرای گدایان (Beggars' Opera) به صورت فلم انگلیسی با صدای لورنس اولیویه^۷ به روی پرده سینما آمده بود.

باید یادآوری کنیم که اثر جان گی الگوی اولیه برای اپرای چهار پنی اثر برتولت برشت بوده که تئاتر او و فلم او با همکاری تهیه کننده فلم اتریشی پابست^۸ به شهرت رسید. نویسنده آلمانی زمان وقوع داستان را به دوران ویکتوریا (۱۸۳۱-۱۹۰۱) منتقل کرده و گره داستانی و شخصیت ها را تا حدود خیلی زیادی تغییر داده، ولی با وجود این به حال و هوای اپرای قدیمی انگلیسی که الهام بخش او بوده وفادار باقی می ماند.

جان گی نویسنده اپرای گدایان در بارنستاپل^۹ به سال ۱۶۸۵ به دنیا آمد. او ده ساله بود که والدینش در ورشکستگی فوت کردند. از این رو او را نزد یک فروشنده (خرازی) به عنوان کارآموز سپردند. به محض این که برایش ممکن شد این حرفه و اطرافیانی را که از آنها نفرت داشت ترک کرد. او را در سال ۱۷۱۲ در مقام منشی نزد دوشز^{۱۰} مومنوت^{۱۱} می یابیم که نویسنده چندین شعر است. ثروت و وضعیت مالی او تضمین شده بود. او با جانانان سویفت و خصوصاً با پوپ^{۱۲} دوست می شود. چندین بار به اروپا مسافرت می کند و به این ترتیب سال ۱۷۱۷ به پاریس می آید. بی وقفه می نویسد، شعر، غزل، داستان. سال ۱۷۲۸ اپرای گدایان به شهرت می رسد. سال بعد او می خواهد در ادامه نمایشنامه پیشین، یک نمایشنامه دیگر به نام « پلی » عرضه کند ولی چندان توفیقی به دست نمی آورد و به دلیل « آزادی » بیش از حد در زبان، با وجود برخورداری از قدرتهائی که از او پشتیبانی می کردند، ممنوع اعلام می شود.

جان گی در سال ۱۷۳۲ در یک مراسم با شکوه در وستمنستر^{۱۳} به خاک سپرده شد. دوک و دوشز در کوئینبری^{۱۴} که جان گی آخرین سالهای زندگی اش را نزد آنان سپری کرد، بنای یادبودی برای او بنا کردند که روی آن در ادامه جمله قصار دوستش پوپ، جمله قصار جان گی را حک کرده اند:

« زندگی یک مسخره بازی ست، همه چیز این را نشان می دهد، تردید داشتم، اکنون مطمئن هستم. »

⁴ Johann Christoph Pepusch

⁵ John Gay, L'Opéra des gueux. Répertoire pour un théâtre populaire. L'ARCHE EDITEUR A PARIS, 1959

⁶ Théâtre de Poche

⁷ Laurence Olivier

⁸ George Wilhelm Pabst

⁹ Barnestaple

¹⁰ Duchesse از تیتراهای اشرافی

¹¹ Monmouth

¹² Pope هویت این شخص به نام پوپ برای مترجم فارسی روشن نیست. باید یک کشیش ارتدکس باشد

¹³ Westminster

¹⁴ Queensberry

نوشته های برشت درباره ابرای چهار پنی

توضیحات برشت درباره « ابرای چهار پنی » در انتشارات فرانسوی احتمالاً به دلایل تجارتي همراه با خود متن منتشر نشده بلکه در یک جلد جداگانه که در واقع دو جلد است زیر عنوان «نوشته ها درباره تآثر - ۲»^{۱۵} منتشر شده در حالی که متن نمایشنامه ۱۳ بار به بخش ۴ زیر عنوان « توضیحات برای بازیگران » مراجعه می دهد. ما در اینجا خارج از بازار کتاب و محدودیت ها و ترفندهای آن به سر می بریم در نتیجه فارغ از محدودیت هائی از این دست هستیم و همه توضیحات برتولت برشت را در پیوست با ترجمه فارسی نمایشنامه منتشر می کنیم. بد نیست یادآوری کنیم که این توضیحات کمابیش به مفهوم « دفتر یا کتاب الگوها » نزدیک می شود پیش از این در نظریه نمایشنامه آموزشی برتولت برشت مطرح کردیم. این توضیحات را در عین حال می توانیم به مثابه دامنه ای برای توضیح صحنه ای و فرا متنی نیز تلقی کنیم.

ابرای چهار پنی

شخصیت ها

مکیت Mackeath ملقب به مکی چاقو کش Mackie-Le-Surineur ، جاناتان ژرمیا پیچوم Jonathan Jeremiah ، Polly Peachum مدیر شرکت «دوست گدایان»، سلینا پیچوم Celia Peachum ، همسر او. پلی پیچوم Polly Peachum ، دخترش. بران Brown رئیس کل پولیس لندن. لوسی Lucy دخترش. جینی خوشگله Jenn—Des-Lupanars . اسمیت Smith . کشیش کیمبال Le Pasteur Kimball . فیلس Filch . خواننده مرثیه خوان Un chanteur de complaints . باند مکی چاقو کش la Bande De Macheath . گدایان Mendiants ، روسپیان Putains ، افسر پولیس Constables .

پیش درآمد

مرثیه مکی چاقو کش

محلۀ سو هو.

توضیحات صحنه ای : گدایان گدائی می کنند، دزدها دزدی می کنند، فاحشه ها فاحشگی می کنند. مرثیه خوان مرثیه می خواند.

کوسه، دندان دارد،

ولی مکی چاقو :

کوسه ماهی دندان هایش را نشان می دهد

ولی مکی چاقویش را پنهان می کند.

¹⁵ Bertolt Brecht. Erits sur le théâtre. Ed L'Arche. 309- 323

وقتی کوسه ماهی شکار می کند،
بال هایش به رنگ خون سرخ است
ولی مکی، او، دستکش به دست دارد
و هیچ اثری باقی نمی گذارد.

روی سواحل تایمز
مردم ناگهان از حال می روند.
بیماری همه گیر؟ به خودشان می گویند :
حتماً کار، کار مکی بوده.

یکشنبه، در قلب شهر،
یک مرد، با چاقویی در قلبش :
سایه ای که عبور می کند،
مکی چاقو کش است.

اشمول می پر^{۱۶}، چه اتفاقی برایش افتاد،
و یک پولدار دیگر ؟
مکی با درآمد آنها زندگی می کند
و اسکاتلند یارد نمی داند.

از چپ به راست پیچوم، همسر او و دخترش به آهستگی از صحنه عبور می کنند.

جینی ترولن^{۱۷} را پیدا کرده اند
با یک چاقو بین پستان هایش
روی سکوی ساحلی، مکی پرسه می زند،
او از هیچ چیزی خبر ندارد.

آلفونس^{۱۸} کجاست؟
آری، آیا هرگز کسی خواهد دانست؟
از مکی انتظار پاسخ نداشته باشید

¹⁶ Schmul Meier

¹⁷ Jenny Trowlen

¹⁸ Alphonse

نمی داند ولی.

در آتش سوزی بازار مکاره

هفت کودک جان سپردند.

در ازدحام مردم مکی را می بینیم

آسوده خاطر فلنگش را می بندد.

یک بیوه جوان و پارسا،

خوش نام محله

مورد آخرین اهانت ها قرار گرفت

مکی به او نیز رحم نکرد.

صدای انفجار خنده در گروه روسپیان. مردی از گروه روسپیان فاصله می گیرد و طول میدان را با شتاب می پیماید.

جینی خوشگله : مکی چاقو کش بود!

پرده اول

۱

برای رویارویی با قساوت فزاینده نوع بشر، جانانان ژرمیا پیچوم، مرد داد و ستد، حجره ای باز کرده بود که در آن جا محرومترین محرومان می توانستند به شکلی درآیند و حرف های بززند که دل سنگدل ترین آدمها را نیز آب کنند.

رخت کن گدایان به مدیریت جانانان ژرمیا پیچوم.

ترانه بامدادی پیچوم

بیدار شو مسیحی نابکار!

زندگی گناه آلودت را از سر بگیر، سگ!

نشان بده چه در چننه داری،

که خدا نجاتبخش تو باشد!

برادرت را بفروش، بفروش، خبیث،

زنت را، جاکش کثیف!

و خدا پدر، باد است؟

تا روز قضاوت صبر کن!

پیچوم (رو به تماشاچیان) : این وضع باید عوض شود و گر نه از کار بی کار خواهم شد. کار من بیدار کردن حس ترحم آدم هاست. چند شگرد خیلی نایاب برای بیدار کردن قلب آدم ها وجود دارد، ولی اشکال این شگردها این است که خاصیت اکسیریشان را در دومین و یا سومین بار از دست می دهند. زیرا نوع آدمی در بی اعتناء ماندن قابلیت شگرفتی دارد. اجازه دهید، مثالی بزنم، آدمی آدم دیگری را که چلاق است کنار خیابان می بیند، بار اول حاضر است به او ده پن بدهد، ولی بار دوم بیش از پنج پن نخواهد داد، و برای بار سوم با خونسردی می تواند او را به پولیس تحویل دهد. سلاح های روانی نیز به همین شکل است. (یک تابلوی بزرگ از بالای صحنه پائین می آید. روی آن نوشته شده : «خوشبختی واقعی در بخشیدن است».) به چه کار می آید که بزرگوارانه ترین و قانع کننده ترین شعارها را با عشقی عمیق روی تابلوی های فریبنده نقاشی کنیم؟ فوراً نیروی جاذبه شان را از دست می دهند. در کتاب مقدس، چهار یا پنج قطعه ای که بیش از همه با قلب آدم حرف می زند وجود دارد، ولی بعد، از آن نانی در نمی آید و ما می مانیم و جیب خالی و سفره خالی. ببینید، مثلاً این تابلو : «ببخشید، به شما بخشیده خواهد شد»، سه هفته تمام است که این جا آویزان شده، ولی هیچ تأثیری نداشته است. مردم همیشه خواهان چیز های جدید هستند. روشن است که این بار نیز باید کتاب مقدس الهام بگیرم، ولی تا کی دوام خواهد آورد؟

(در می زنند. پیچوم می رود در را باز کند. مرد جوانی به نام فیلس وارد می شود.)

فیلس : پیچوم و شرکت سهامی گدایان؟

پیچوم : پیچوم.

فیلس : پس رئیس شرکت «دوست گدایان» شما هستید؟ به من گفتند که به شما مراجعه کنم. آه، اینها... کلمات قصار! سرمایه واقعی! مطمئناً شما از این نوع کلمات قصار باید به اندازه تمامی یک کتابخانه ذخیره داشته باشید؟ دست کم، این یک رقم موجود است. ولی ما چگونه می توانیم از این نوع افکار بی بدیل پیدا کنیم، وقتی راه کار را نمی شناسیم، چگونه می توانیم به کار و کاسبی مان رونق ببخشیم؟

پیچوم : اسم شریفان؟

فیلس : ببینید آقای پیچوم، از دوران کودکی، بدشانسی آوردم. مادرم الکحلی بود و پدرم قماربازی می کرد. بی آن که دست مهربان مادرم را لمس کرده باشم، همیشه به حال خودم رها می شدم، کم کم در منجلاب شهری بزرگ غرق شدم. هرگز عاطفه پدرا نه و کانون گرم خانواده را نشناختم. و به این شکل است که مرا می بینید...

پیچوم : به این شکل است که شما را می بینم...

فیلس (آشفته) : ...بی هیچ درآمدی، باز بچه ای در دست غریزم بودم.

پیچوم : مثل یک کشتی در قعر اقیانوس و غیره. حالا به من بگوئید آقای کشتی غرق شده، در کجا این آواز هیجان انگیزتان را روایت می کنید؟

فیلس : ببخشید، آقای پیچوم؟

پیچوم : این آواز را جلوی تماشاگران می خوانید؟

فیلس : یعنی، ببینید آقای پیچوم، دیروز در خیابان هایلند، ساحة اسفناکی روی داد. من آن جا ساکت و بیچاره کنار خیابان، کلاه به دست، بی هیچ فکر شرارت آمیزی...

پیچوم (یک دفتر تنظیم موسیقی را ورق می زند) : هایلند استریت، بله، دقیقاً همین طور است. پس تو بودی، رذل، که دیروز سام و هونی غافلگیرت کردند. تا این اندازه جرأت کردی که در بخش شماره ۱۰ مزاحم عابران شوی. ما این

مسأله را در بازه فضای سبز حل کردیم، چون که به خودمان گفتیم که : «یک نفر پیدا شده که به در اشتباهی مراجعه کرده». ولی اگر یک بار دیگر آن جا ببینیمت، کارت به ارّه خواهد کشید! فهمیدی؟

فیلش : خواهش می کنم آقای پیچوم، از شما خواهش می کنم. چه کار باید بکنم، آقای پیچوم؟ پیش از این که کارت شما را به من بدهند، تمام بدنم را کیود کردند. اگر کتم را در بیاورم خیال خواهید کرد که با ماهی دودی خشک شده حرف می زنید.

پیچوم : دوست عزیز، تا وقتی که مثل سفره ماهی پهن نشده ای، می توانی بگویی که آدم های من خیلی شل و وارفته بودند. این جوان را ببینید که هنوز دست چپ و راستش را تشخیص نمی دهد! با خیال آسوده می آید این جا، و فکر می کند که تنها کافی است که خوب بازی کند تا گوشت کیابی اش را تضمین کند. چه می گفتی اگر می آمدند در برکه تو ماهی قزل آلا صید می کردند؟

فیلش : خب...، یعنی، آقای پیچوم...من برکه ای ندارم.

پیچوم : بسیار خوب. جواز تنها برای حرفه ئی ها صادر می شود. (مثل تاجرهای خیلی جدی، نقشه شهر را نشان می دهد) لندن به چهارده بخش تقسیم شده. هر کسی بخواهد در هر یک از این بخش ها به حرفه گدائی درآید، به داشتن اجازه نامه جانانان ژرمیا پیچوم و شرکت تجاری او نیازمند است. در غیر این صورت، هر کسی می تواند بیاید و ساز خودش را بزند.

فیلش : آقای پیچوم، تنها چند شیلینگ مرا از ورشکستگی کامل نجات خواهد داد. برای دو شلینگ، حتما راه حلی وجود دارد...

پیچوم : بیست شیلینگ.

فیلش : آقای پیچوم! (تضرع آمیز، تابلویی را نشان می دهد که روی آن نوشته شده : «گوشت را به روی فقر نبند!») پیچوم به او تابلوی دیگری را نشان می دهد که روی آن نوشته شده : «ببخش، به تو بخشیده خواهد شد.» ده شیلینگ.

پیچوم : و پنجاه درصد از درآمد هفتگی. با تجهیزات، هفتاد درصد.

فیلش : ببخشید، تجهیزات چیست؟

پیچوم : به تصمیم و تشخیص شرکت بستگی دارد.

فیلش : در کدام بخش می توانم انجام وظیفه کنم؟

پیچوم : باکر استریت، شماره ۲ تا ۱۰۴. بهترین بازار موجود است. در این جا پنجاه درصد با تجهیزات خواهد بود.

فیلش : بفرمائید. (می پردازد)

پیچوم : اسم شما؟

فیلش : شارل فیلش.

پیچوم : این هم از این، بسیار خوب. (داد می زند) خانم پیچوم! (خانم پیچوم وارد می شود). فیلش، شماره سیصد و چهارده. نام او را ثبت کردم. طبیعتاً می خواهید پیش از جشن های تاجگذاری استخدام شوید، تنها فرصتی که در زندگی هر مردی پیش می آید که می تواند میوه چینی کند. تجهیزات «ب»^{۱۹}.

(پرده را از روی یک ویتروین کنار می زند، جائی که پنج مانکن از موم دیده می شود).

فیلش : این چیه؟

¹⁹ مترجم : در متن حرف C به لاتین

پیچوم : اینها پنج نوع بنیادی فقر هستند که می توانند قلب آدمها را به هیجان بیاورند. با دیدن این پنج نوع هر آدمی به شکلی تحت تأثیر قرار می گیرد که حاضر خواهد شد از پولش بگذرد. تجهیزات «شماره ۱» : قربانی وسایل نقلیه نوین. دستگاه هشدار دهنده، برای کسانی که بی خیال عبور می کنند (شخصیت را تقلید می کند) و ناگهان تحت تأثیر فرد علیل قرار می گیرند. تجهیزات «شماره ۲» : قربانی هنر جنگ. تحمل ناپذیر برای عابری که از دیدن آن کلافه می شوند. کارش تحریک حس انزجار است (شخصیت را تقلید می کند)، انزجاری که با دیدن چندین مدال و دکوراسیون کمی تسکین پیدا می کند. تجهیزات «شماره ۳» : قربانی تحولات صنعتی. کور بیچاره، یا مدرسه عالی هنر گدائی. (او شخصیت کور را تقلید می کند و به کورمال کورمال به سوی فیلش می رود. وقتی به فیلش تصادم می کند. فیلش با ترس فریاد می زند. پیچوم فوراً توقف می کند، او را با نگاهی شگفت زده برانداز می کند، و داد و بیداد راه می اندازد) ترحمش برانگیخته شد! هرگز، هرگز برای هیچ وقت، شما گدای خوبی نخواهید شد! تماشايش کنید! حتی از عهده نقش یک عابر ساده هم بر نمی آید! و حالا برویم سراغ تجهیزات «شماره ۴»! سلیا، باز هم مشروب خوردی! و حالا مثل این که چشمهایت آلبالو گیلاس می چیند! شماره صد و سی و شش از لباس های کهنه اش شکایت داشت. چند بار باید تکرار کنم که یک جنتمن هرگز لباس کثیف نمی پوشد. شماره صد و سی و شش یک دست لباس کاملاً نو خریده است. لکه ها، لکه ها تنها عنصر لباس است که باید موجب برانگیختن ترحم شود، این کارها را باید به کمک پیه شمع و اطوی داغ انجام داد. ولی تو به هیچ چیز فکر نکن! همه کارها را باید خودم انجام دهم! (به فیلش :) لباست را در بیاور و این را بپوش، ولی باید خوب نگهداری اش کنی!

فیلش : کار من چه می شود؟

پیچوم : اموال شرکت. تجهیزات «شماره ۵»، «مرد جوانی که بهترین روزها را زندگی کرده است»، یا احتمالاً، «جوانی که روزهای باشکوهی را در زندگی اش دیده و پشت سر گذاشته».

فیلش : پس شما اینها را به خدمت می گیرید؟ و این داستان بهترین روزها را چرا خود من اجراء نکم؟

پیچوم : گوش کن پسر، به این علت که هیچ کس به بدبختی واقعی هیچ کس باور ندارد، اگر دلت درد می کند و اگر بگوئی که دلت درد می کند، احساس بد و منزجر کننده ای را بر می انگیزی. علاوه بر این تو اینجا نیستی که چیزی بپرسی، بلکه تنها باید این لباس کهنه را بپوشی.

فیلش : فکر نمی کنید این لباس کمی کثیف باشد؟ (پیچوم نگاه خیلی سختی به او می اندازد) آه بله ببخشید، مرا ببخشید!

خانم پیچوم : حالا، عجله کن، کوچولو، شلوارت را تا وقت گل نی نمی توانم روی دستم نگهدارم.

فیلش (با شتاب واکنش نشان می دهد): ولی به هیچ قیمتی چکمه هایم را در نمی آورم! در غیر این صورت ترجیح می دهم فوراً قطع نظر کنم! این چکمه ها هدیه مادر بی نوای من است، و هرگز، هیچ وقت حتی در بدترین شرایط...

خانم پیچوم : پرت و پلا نگو، می دانم که پاهایت کثیف است.

فیلش : کجا می توانم پاهایم را بشویم؟ وسط زمستان!

(خانم پیچوم او را به پشت پرده ای هدایت می کند، بعد در سمت چپ می نشیند و به اطو کردن یک لباس کهنه می پردازد.)

پیچوم : دخترت کجاست؟

خانم پیچوم : پلی، بالاست!

پیچوم : آیا آن مردک دیروز دوباره آمد؟ همانی که هر وقت من نیستم، میاد اینجا!

خانم پیچوم : اینقدر بد گمان نباش جانانتان، هیچ کس از او جنتمن تر نیست. آقای کاپیتان هم خیلی پی پلی رژه می رود.

پیچوم : که این طور؟

خانم پیچوم : اگر من به اندازه چهار پن عقل داشتم، پلی هم خیلی خوب از عهده برخواهد آمد.

پیچوم : سلیا، تو و دخترت طوری رفتار می کنی که انگار من میلیونر هستم! این طور که پیداست می خواهی او را شوهر بدهی؟ تو فکر می کنی که این فروشگاه فکسنی باز هم سر پا بایستد اگر مشتریان خوب ما چیزی برای تماشا نداشته باشند؟ داماد! فوراً ما را در چگنش می گیرد! فکر می کنی که دخترت در تخت خواب بهتر از تو جلوی زبانش را می گیرد؟

خانم پیچوم : تو واقعاً افکار قشنگی درباره دخترت داری!

پیچوم : بدترین. تنفرانگیزترین. ازدواج! دختر من برای من مثل نان برای آدم گرسنه است. (کتاب مقدس را ورق می زند) حتا یک جانی در کتاب مقدس هم نوشته شده. در هر صورت، ازدواج هرگز چیزی به جز کثافت کاری نیست. فکر ازدواج را از کله اش بیرون می آورم!

خانم پیچوم : جاناتان، خیلی ساده، تو تربیت درستی نداری.

پیچوم : تربیت! این آقا نامش چیست؟

خانم پیچوم : او را همیشه «کاپیتان» خطاب کرده اند، نام دیگری نشنیده ام.

پیچوم : پس، شما حتا نام او را هم نپرسیده اید؟ جالبه!

خانم پیچوم : ما چندان هم بی ملاحظه نیستیم که از او شناسنامه اش را بخواهیم! آقائی متشخص هر دوی ما را به هتل «پیور» برای چند گام رقص دعوت کرد!

پیچوم : کجا؟

خانم پیچوم : در هتل «پیور» برای چند گام رقص.

پیچوم : کاپیتان؟ هتل «پیور»؟ آه... آه... (مترجم : آه در اینجا به این مفهوم که تازه فهمیده چه کسی بوده و کجا این اتفاق افتاده)

خانم پیچوم : این آقا نه به من و نه به دخترم دست نزد، هنگام رقص هم دستکش چرمی به دست داشت!

پیچوم : دستکش چرمی!

خانم پیچوم : علاوه بر این، او همیشه دستکش به دست دارد، دستکش او هم سفید رنگ است : دستکش چرمی سفید.

پیچوم : همین طور است، دستکش سفید، و یک عصای دسته عاجی، کفش ورنی، با حالتی مقتدرانه و یک جای زخم...

خانم پیچوم : روی گلو. ولی ببینیم تو از کجا این موضوع را می دانی؟

(فیلش سرش را از اتاقک بیرون می آورد)

فیلش : آقای پیچوم، آیا می توانم از شما خواهش کنم که چند تا دستورالعمل و راه کار به من نشان دهید؟ من همیشه طرفدار شیوه های روشمند بودم و همیشه از سخن پراکنی اجتناب می کنم.

خانم پیچوم : حالا این آقا هم روش کار می خواهد!

پیچوم : احمق بسیار خوبی از آب در خواهد آمد. امشب ساعت ۶ بیا اینجا، اصول اساسی را توضیح خواهم داد. ولی فعلا بزن به چاک!

فیلش : خیلی سپاسگذارم آقای پیچوم، بی اندازه سپاسگذارم! (خارج می شود).

پیچوم : پنجاه درصد! - و حالا، این آقای دستکش به دست را به تو معرفی خواهم کرد : آقا اسمش مکی چاقو کش است!

(پله ها را تا اتاق پلی چهار تا کی بالا می رود.)

خانم پیچوم : خدای من! مکی چاقو کش! یا حضرت مسیح بیا به داد ما برس! _ پلی؟ پلی چه کار می کند؟
(پیچوم آرام از پله ها پائین می آید.)

پیچوم : پلی؟ پلی به خانه برنگشته. تخت خوابش دست نخورده.

خانم پیچوم : حتماً با نماینده پارچه فروش ها برای صرف سوپ رفته است. حتماً همین طور است جانانتان!

پیچوم : خدا کند که او برای صرف سوپ با نماینده پارچه فروش ها رفته باشد!

(آقا و خانم پیچوم به جلوی پرده می آیند و آواز می خوانند. نورپردازی : نور طلائی. ارگ روشن می شود. سه چراغ

وصل شده به انتهای یک میله از بالا به پائین می آید و روی تابلویی نوشته شده : آواز «به جای این که...»)

ادامه دارد